

انگیزه تجاوز شا نرده سال قبل ایالات متحده امریکا
بالای افغانستان و تدوام اشغال

مدخل :

قبل از آنکه مستقیماً به تفصیل و به بررسی اصل موضوع که در عنوان فوق مرقوم گردیده است بپردازیم؛ ضرور میدانم که به رویداد های تاریخی و حوادثی که بعد از فروکش جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مراحل مختلف از قرن «20» پیش آمد بروی آن مکتب نمایم و رویداد ها را بدون تصرف و ذهنگیری فردی بطور ریالیستک و واقعیبیا نه در زیر عناوین مشخص تحت پژوهش و بررسی قرار دهیم:

1- **ستراتژی نظامی ایالات متحده امریکا در آغاز قرن .**

2- **اهمیت جیوپولیتیکی و جیوستراتژیکی افغانستان .**

3- **دلایل یورش و تجاوز امریکا بالای افغانستان .**

4- **چه باید کرد .**

یک : ستراتیژی نظامی ایالات متحده امریکا در آغاز قرن : کسانیکه حد اقل با مطالعه رویداد های جهان و وقایع رخ داده در کشور خود علاقمند باشند بوضوح میدانند که در دهه های اخیر قرن «20» ایالات متحده امریکا به طرح و تدوین یک ستراتیژی تهاجمی نظامی جدید بخاطر هژمونی خود بالای جهان پرداخت؛ طوریکه این ستراتیژی تهاجمی نظامی جدید بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان توان مقابله و رویا روی بلوک سوسیالیستی علیه بلوک امپریالیستی طرح و نسج گرفت. ایالات متحده امریکا در تحرک و رانش این ستراتیژی تهاجمی نظامی جدید خود برآن شد تا در راس سلطه بلوک امپریالیستی جهانی به گسترش و تقویه ای نفوذ و سلطه ای خودگامهای استوار بجلو بردارد و هر نوع موانع را از پیش روی خود بدور افکند. قسمیکه ما همگی اکنون جنبه های اقتصادی این تحرک و پیشتازی امپریالیزم و در راس آن ایالات متحده امریکا را خوبی و مستند و شناسایی شده درک می نمایم که تغییرات بوقوع پیوسته در ستراتیژی نظامی امپریالیزم و تاثیر این تغییرات را با بصیرت تمام در روند صلح

و جهان سوم مشاهده مینمایم تغییراتی که چرا جهان به پرتگاه سقوط قرین گردیده است و به این مناسبت توجه خاص ما را بخود جلب نموده است. چونکه برخلاف انتظار جهانیان پایان جنگ سرد به برقراری صلح نه گراید بلکه با ستراتیژی جدید تهاجمی و نظامی خویش؛ آمریکا به تهدید بلا وقفه جهان پرداخت.

قابل یادآوری است و آن اینکه ایالات متحده آمریکا همین اکنون در بلوک کشورهای امپریالیستی از نظر توان و قدرت اقتصادی و نظامی قدرتمندترین کشور شمرده میشود و این قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا در زمان زمام داری ریاست جمهوری ریگان (Regan) بمنظور نیل به اهداف گسترده تر سیاسی و اقتصادی آمریکا در مقابله به اتحاد جماهیر شوروی بیشتر قوام گرفت و اداره ریگان توجه بیشتر در این مورد نمود. رییس جمهور ریگان با استفاده و یا با بکار برد مسابقات تسلیحاتی بعنوان یک سلاح سیستمیک بران و قاطع برای تشدید رویا روی با نیروهای نظامی و یا ارتش اتحاد جماهیر شوروی و یا بمنظور تفوق نظامی آمریکا هزینه دفاعی و نظامی ایالات متحده آمریکا را بیشتر ساخت.

همچنان ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر بعد از فروپاشی و انقراض اتحاد جماهیر شوروی با دست آزاد به مد ستراتیژی جدید نظامی خود بیشتر در نزدیکی و در هماهنگی با متحدین خود بعنوان یک تاز و تنها ابر قدرت ادعای مسولیت رهبری جهان را برای حفظ نظم امپریالیستی بعهده گرفت.

با وجود دو موفقیت که نصیب آمریکا منجمله موفقیت در جنگ خلیج فارس در سال (1990) و انقراض اتحاد جماهیر شوروی در سال (1991) گردید اما رونق خوب رشد اقتصادی که برای جورج بوش پدر از دوران سالهای ریگان به ارث رسیده بود در ماه جون سال (1990) دچار رکود گردید، کسر بودجه فدرال آمریکا افزایش یافت سطح بیکاری بلند (8، 1 میلیون کارگریکار) رفت اما با تپ و تلاش همه جانبه این رکود اقتصادی در ماه جون سال (1991) به پایان رسید یعنی که در طول برجیده شدن اتحاد جماهیر شوروی در دهه (90) اقتصاد ایالات متحده آمریکا همانند نزول اقتصاد المان و ژاپن در فاز بحران سرمایه داری جهانی دستخوش تنزل بیشتر نگردید؛ لذا این وضع به آمریکا قدرت بخشید تا به پالیسی تهاجمی و اشتیاق بیشتر به مداخلات خود بدون در نظر گرفتن نورمهای بین المللی و میثاق های سازمان ملل متحد بپردازد.

قابل تذکر است که در شکل گیری دکترین نظامی جدید ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ سرد دو عامل ذیل نقش تعیین کننده و برآزنده داشت:

الف: تسلط بلا منازعه قدرت اقتصادی و نظامی ایالات متحده آمریکا بعد

از پایان جنگ سرد.

ب: انحصار در حال رشد و استفاده بردن بیشتر از تکنولوژی عالی برای

مقاصد نظامی در رقابت با تکنولوژی بلوک متخاصم .

از سوی دیگر برای آنکه ایالات متحده امریکا بالای جهان معاصر نقش و تسلط داشته باشد و یا که جهان در تحت هژمونی او قرار گیرد نیا زبه برتری و تفوق توان نظامی دارد که دستیابی به این قدرت نظامی دربرگیرنده سه فاز و یا مرحله مشخص میتواند باشد که حسب ذیل اند :

فاز اول : نیازمندی بخاطر حفظ و نگهداری نظم امپریالیستی توسط ماشین نظامی .

فاز دوم : فزونی و تقویه قدرت نظامی بخاطر رهبری بلا منازعه بلوک امپریالیستی و هژمونی در اتحاد با کشورهای دیگر امپریالیستی بخصوص با المان و ژاپن .

فاز سوم : تجاوز و حمله بالای کشورهای ضعیف در جهان سوم مانند در عراق و آنهم بخاطر بلند بردن اعتبار و شهرت خود بعنوان یک ابر قدرت یکه تاز جهانی با استفاده از تحمیل زور و آنهم بمنظور مطیع ساختن کشورهای تحت تجاوز و اشغال .

با این امر باید معتقد بود که اولین نشانه ای از سمت و سوء ستراتیژی جدید تهاجمی نظامی ایالات متحده امریکا آغاز جنگ در خلیج فارس در سال (1991) در حمله بالای عراق مشخص و معلوم شد طوریکه که شرکای دنباله رو ایالات متحده امریکا بویژه بریتانیا و المان و ژاپن و دیگر قدرت های متحد با امریکا در این حمله و تجاوز در تحت رهبری امریکا با بکاربرد سلاح های تکنولوژی مدرن و پیشرفته و با استعمال موشک های تشریک مساعی نمودند و امریکا توانست که با این حمله و تجاوز و زخویش به تمام دشمنان و مخالفین خود نشان داد که ایالات متحده امریکا دارای قدرت اقتصادی و نظامی است که هر گونه دشمن خود را از بین برده میتواند .

تهدید از سوی کشورهای منطقه (threat from the regional powers) : ایالات

متحده امریکا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دکترین جدید تهاجمی نظامی خود را اعلام کرد ؛ چونکه تهدید از طرف قدرت های منطقه ای با داشتن سلاح های قابل ملاحظه در مقابل با ایالات متحده امریکا ادعای پیشبرد جنگ های متعارفی را مرفوع ساخت یعنی که نیروهای توانمند مخالف ایالات متحده امریکا از صحنه و از رویای روی علیه قدرت نظامی امریکا از صحنه نبرد خارج شدند و ایالات متحده امریکا با دست آوردن این فرصت به جهان نیا ن چنین اعلام کرد : هر کشور و یا هر قدرت نظامی اقتصادی و سیاسی که هژمونی ایالات متحده امریکا را نه پذیرد و یا از آن سرکشی نماید بصورت بالقوه نابود خواهد شد چنانچه وزیر دفاع زمان زمامداری جورج دبلیو بوش آقای **دیک چینی (Dic Cheney)** در ماه مارچ سال (1991) چنین گفت :

« جنگ در خلیج فارس یکی از نشانه های بسیار مهم نوع درگیری و مخالفت ما

با احتمال قوی برای مقابله دوباره درین عصرنومیباشد ؛ و احتمالات و یا وقوع درگیری های مهم منطقه ای علیه ما توسط دشمنان مسلح ما با داشتن سلاحهای پیشرفته متعارف

ویا غیر متعارف ما را وا خواهد داشت که افزون بر مداخله ما در آسیای جنوب غربی بمنظور تامین منافع خود ا در اروپا ؛ آسیا ؛ اقیانوس آرام ؛ امریکای مرکزی و امریکای لاتین نیز داخل اقدامات شویم چونکه در هر یکی از این مناطق یادشده فرصت ها و تهدیدات بالقوه در آینده را در مقابل منافع خود نمیتوانیم منتفی دانیم ما باید سیاست ها و نیروی نظامی خود را بطور موثر بخاطر جلوگیری و یا بخاطر دفع همچو تهدیدات احتمالی از همین اکنون تنظیم نماییم و این چنین تهدیدات را در نطفه خنثی نماییم و یا آنرا باید که مهار سازیم . « .

مسوده خطوط اساسی از طرح استراتژی جدید تهاجمی نظامی ایالات متحده امریکا در دوره زمامداری رییس جمهور جورج دبلیو بوش تدوین شد و توسط اداره بل کنتون با حذف اضافات کم و بیش به تصویب رسید و این استراتژی را در ماه سپتمبر سال (1993) تحت نام بکار انداختن « فناوری در سطح بالا » که میتواند توان پروژه را به منطق وساحات مختلف جهان بخاطر تامین منافع امریکا و شکست قدرت های دیگر متخاصم مثلاً در کره شمالی و عراق و دیگر جاها تامین نماید به آگاهی عامه رساندند .

دکترین استراتژی جدید با محتوی در دست داشته آن مقامات جنگ طلب ایالات متحده امریکا را و امیدارد که در منطقه مورد نظر همزمان دو جنگ را براه اندازد و با این عمل خود دست مداخله گرانه ای خود را به جهان نشان دهد و یا به جهانیان چنین خاطر نشان سازد که ایالات متحده امریکا این توان را دارد که همزمان در دو تیا تر از جنگ هنر نمایی نماید .

دولت های سرکش (Rogue States): مفهوم دولت سرکش در سیاست ایالات متحده امریکا ممکن است یک عبارت تازه و نه خودسرانه باشد؛ اما در واقعیت امر اشاره از دولت سرکش یک مفهوم قابل ملاحظه ای مفید در فهم سیاست خارجی امریکا در اشاره به شرق میانه میباشد؛ این نوع کتگوری کمک می نماید تا در تعریف تعاملات سیاست خارجی ایالات متحده امریکا در ارتباط با کشورهای همچو عراق و لیبی و سوری مشخص گردد .

از سوی دیگر برچسپ زدن یک کشور بعنوان یک کشور سرکش از نظر قواعد سیاست واقعی و حفظ نظم بین المللی یک گواهینامه از جنون سیاسی است . کشورها میتوانند در تضاد و یا در حالت جنگ قرار داشته باشند ولی در عین زمان محدودیت ها و الگوهای سلوکی خاصی را نیز مشاهده نمایند و یا در نظر گیرند؛ یک دولت سرکش که در خرابکاری در کشورهای دیگر و حمایت از انواع برخورد های غیر متعارف خشونت را علیه آن دولت بکار میبرد در واقعیت امر امریکا اولویت بالای را دارد؛ که این کار را به بازدارندگی و یا با استفاده از سایر ابزار دیپلوماسی و سیاستمداری از خود واکنش نشان میدهد این مفهوم دولت سرکش همچنین دارای یک لینک خاصی تصویری در امریکا

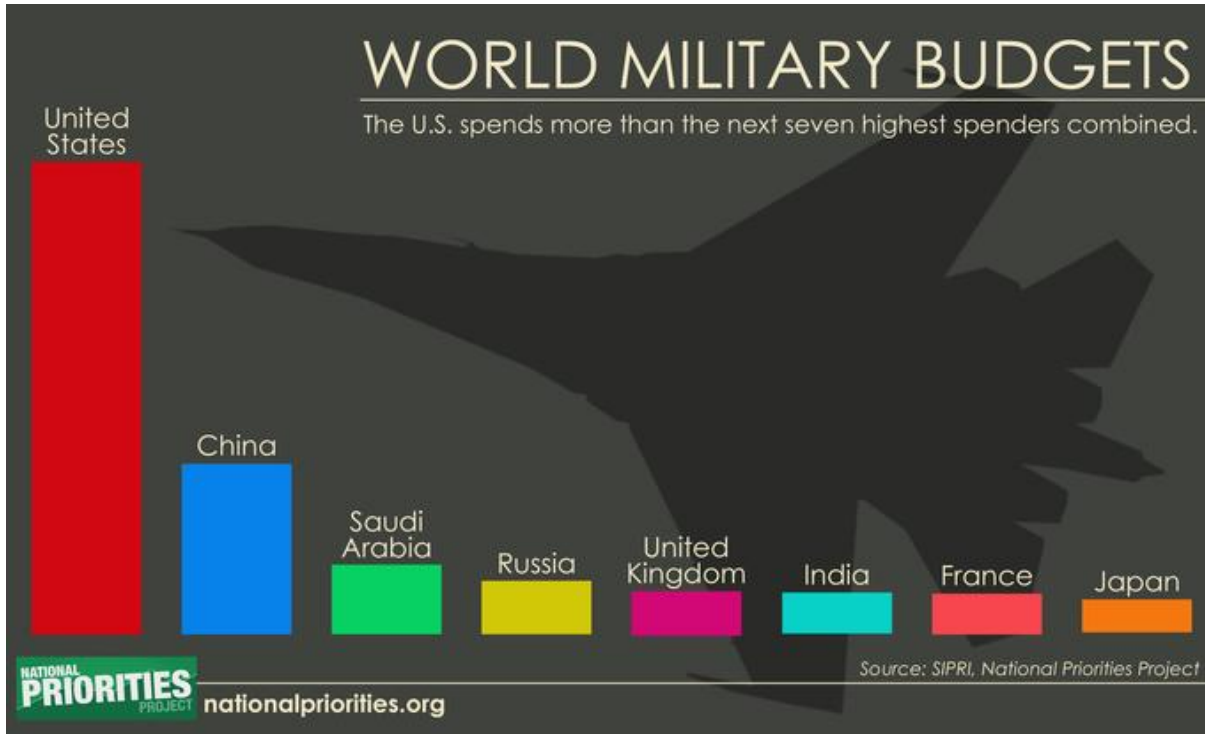
وارتباط آن با جهان دارد چونکه امریکا یک قدرت بزرگ در دوجنبه میباشد: یکی که ایالات متحده امریکا از داشتن تمایل به انجام تعهدات بین المللی در قبال کشورهای دیگر به فرسنگ ها دور است و دیگر اینکه اهداف امریکا نسبتاً کمتر توسط سیاست واقعی و یا واقعینانه تعیین میشود و این هر دو جنبه در هر دو یعنی در جغرافیا و در فلسفه سیاسی ایالات متحده امریکا نهفته است.

لذا در دکترین جدید تهاجمی نظامی ایالات متحده امریکا بخاطر نیل به هدف از قبل تعیین شده با کشورهای سرکش و یا کشورهای که از پذیرفتن این نظم نوین جهانی سرباز میزنند مثل کوبا، عراق، لیبی، ایران، سودان و کره شمالی در اولویت اجندای کاری امریکا قرار دارد که این کشورها را گوشمالی دهد و یوگوسلاویا را بعداً شامل است کشورهای سرکش ساختند که حسب این دکترین جدید امریکا، چنین تصمیم گرفته شد که در مقابل این کشورهای سرکش باید هر دو گزینه و یا هر دو سلاح اعم از تعزیرات اقتصادی و نظامی مورد استفاده قرار گیرد و لست دیگری از کشورهای که در منطقه سلاح های پیشرفته و قدرتمندی از قبیل موشک ها و سلاحهای اتمی در اختیار خود دارند و یا در تلاش آند تا به همچو سلاح ها دسترسی حاصل نمایند مثل چین، هند، مصر، ترکیه، آرژانتاین و برازیل را نباید از نظر دور داشت.

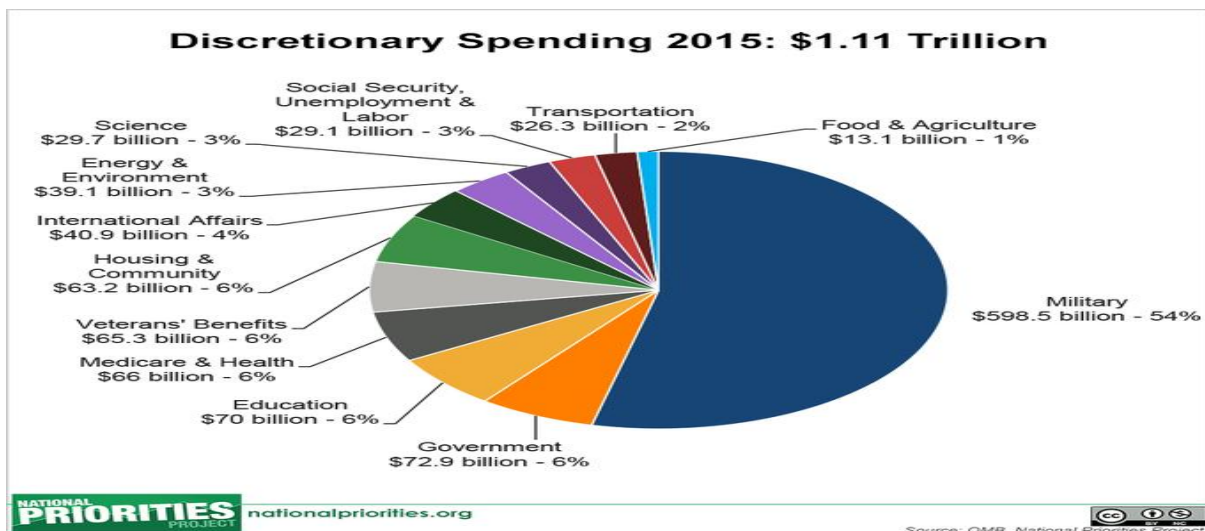
ایالات متحده امریکا در صورت مواجهه و یا و رویا روی با چنین نیروهای نو ظهور در منطقه چنین تصمیم گرفت که از تعداد قدرت انسانی نیروهای نظامی خود بکاهد و بیشتر به انکشاف تکنولوژی در سطح بالای دست بکار شود که امریکابا این اقدام خود به کاهش قابل ملاحظه ای در توان قدرت انسانی نیروهای نظامی خود مواجه شد یعنی که توان نظامی ایالات متحده امریکا با این تصمیمگیری تا یک بر چهارم مرتبه کاهش یافت ولی در عین زمان مقامات رهبری امریکا نخواستند که بودجه نظامی ارتش ایالات متحده امریکا را تنقیض دهند بلکه تصمیم گرفتند که بخاطر بلند بردن سطح محاربوی ارتش و بخاطر ارتقای «فناوری در سطح بالا» و همچنان بمنظور تفوق نیروهای هوایی و انکشاف سلاحهای مدرن تهاجمی از قبیل مزایل و راکت های که اهداف دشمن را از دور و نزدیک تحت آتش قرار دهند بودجه نظامی را بیشتر ساختند.

افزایش مخارج (Rising Expenditure): با فروپاشی و انقراض اتحاد جماهیر شوروی ایالات متحده امریکا نخواست که کاهش و یا تنقیضی در بودجه نظامی و در تعداد جزو تامها و نیروهای جنگی خود بوجود آورد بلکه بخاطر تفوق و برتری نیروهای جنگی خود هزینه های دفاعی اش را بالا برد مثلاً برخی از تنقیضاتی را که در سالهای (1993) و (1997) در بودجه و مخارج نظامی خود بوجود آورده بود مواجه به کاهش توان نظامی ارتش گردید لذا بودجه دفاعی خود را در سال (2000) دوباره بلند برد یعنی به (281) میلیارد دلار در مقایسه به (252000000) دلار در سال (1998) و سال (1999)

که این مبلغ بیش از بودجه کل نظامی شش کشور که نسبت به دیگر کشورها بودجه بلند نظامی دارند اعم از بریتانیا ، روسیه ، فرانسه ، آلمان و چین میباشند. و از سوی دیگر امریکا در نظر دارد که در بودجه نظامی خود در سال پیشرو (112) میلیارد دلار را علاوه نماید و در پهلوی آن اعلام کرده است که مبلغ (7) میلیارد دلار در جنگ ستارگان تخصیص داده که به اینصورت سهم امریکا از هزینه های نظامی در سراسر جهان (34) درصد را احتوا میکند.



« بودجه نظامی در سطح جهان و مقایسه بودجه نظامی کشورهای داخل گراف فوق »



تاکید بر بازار آزاد و دموکراسی (Enforcing free Markets and Democracy)

بازار آزاد یعنی چه : بازار آزاد ، بازاری است که در آن قیمت یک کالا یا خدمت در تئوری از طریق عرضه و تقاضا تعیین میشود نه از طریق سیاستگذاری دولتی ؛ یک بازار آزاد در تضاد با بازار کنترل شده که در آن قیمت عرضه و تقاضا تابع سیاستگذاری یا کنترل مستقیم دولت قرار دارد به یک اقتصاد تشکیل شده از بازار آزاد اقتصاد ، بازار آزاد گفته میشود .

پس اقتصاد بازار آزاد یعنی چه ؟ یک سیستم اقتصادی است که در آن تولید و توزیع کالاها و خدمات با میکانیزم بازارهای آزاد که توسط سیستم قیمت آزاد هدایت میشود (به جای بازارهای برنامه) انجام میگردد .

در یک اقتصاد بازار آزاد تولید کنندگان و مصرف کنندگان درباره آنچه که تولید یا خریداری میکنند خود تصمیم میگیرند، با لمقابل در اقتصاد بازار برنامه ؛ دولت درباره نوع و کمیت کالاهای تولید شده تصمیمگیری میکند ؛ در اقتصاد بازار هیچ هماهنگ کننده مرکزی عملیات را هدایت نمیکند بلکه از دیدگاه نظری خودسازماندهی بر تعامل پیچیده عرضه و تقاضا و قیمت های تعداد زیاد کالا و خدمات حاکم است .

حامیان اقتصاد بازار معتقدند ؛ اشخاصیکه بدنبال علاقه شخصی خود در تجارت و دادوستد هستند یک آرایش خود بخودی ایجاد میکنند که در تامین مقادیر زیاد کالا برای جامعه به کار آمدترین شکل ممکن موثر است **آدم است** در «ثروت ملل» چنین میگوید: **{ شخصی که فقط به منافع خود می اندیشد توسط یک دست نامریی به جای میرود که با خواسته های او مطابقت ندارد ؛ این وضعیت برای جامعه ای که اوبخشی از آن نبوده همیشه بد نیست ، هر فرد با دنبال کردن مداوم علایق خود علایق جامعه را بطور موثر ارتقا میدهد ، من هرگز از کسانی که بر تجارت کالای مشترک (غیر رقابتی) اثر گذاشته اند چیزی خوبی سراغ ندارم }**

در مدل اقتصادی یک بازار آزاد هیچگونه دخالتی از سوی دولت یا کدام منبع دیگری وجود ندارد ؛ در جوامع سرمایه محوری که مدل نظری یک اقتصاد بازار آزاد بزرگ در آنها رخ ندهد اقتصاد زیر زمینی جاگزین یک اقتصاد بازار آزاد واقعی میشود .

عناصر چهارگانه بازار آزاد عبارتند از :

یک - مصرف کننده یا تقاضا کننده .

دو- نیاز یا احتیاج .

سه- قدرت خرید .

چهار- عرضه کننده یا تولید کننده .

واما دموکراسی یعنی چه ؟ دموکراسی به معنی اغلب سیاسی؛ آن است که توسط

آن اعضای جامعه برای خود در بسا و در انواع مسایل تصمیم میگیرند که این تصمیمگیری معمولاً با رای دادن در برخی از شیوه ها است یک دموکراسی را ممکن است که دولت برای رسیدن به هدف با تصمیمگیری خود مورد استفا ده قرار دهد اما در یک دموکراسی که دولت وابسته ب مردم است این خود مخالف تصمیمگیری اصلی دولت بوده با دست کاری در مخالفت به موضوع مردم وابسته به دولت است . اکنون که در مورد بازار آزاد و دموکراسی چیزی آموختیم ب مورد نخواهد بود تا که در مورد ارتباطات این بازار آزاد و دموکراسی چیزی نیا موزیم ، لذا برای فهم این موضوع مطالب ذیل را که آقای رضا طهماس از بعضی مقالات جمع بندی و ترجمه نموده است بدون تصرف آن را به مطالعه خوانندگان محترم قرار میدهم :

در علم اقتصاد، به سوالات بسیار بزرگ نمی توان پاسخ های خوبی داد؛ اینکه استقرار دموکراسی نیازمند وجود بازار آزاد است یا بازار آزاد تنها زمانی شکل می گیرد که یک

نظام دموکراتیک مستقر باشد یکی از همین سوال ها ست . چند مثال از تاریخ معاصر می تواند این پیچیدگی را نشان دهد . زمانی هندوستان در حالی گرفتار یک اقتصاد کاملاً بسته بود که از نظام سیاسی نسبتاً دموکراتیک بهره مند بود؛ بعد از باز شدن اقتصاد هند در دهه 1990 نیز این نظام دموکراتیک حفظ شد . در مقابل چین موفق شده است که قدرت بازارها را مهار کند و بدون باز کردن نظام سیاسی از فواید بازار آزاد بهره مند شود . مشابه چین، در مصر تحت حکومت حسنی مبارک، بازارها در دهه 1990 آزاد شد اما سیاست همچنان متمرکز و بسته باقی ماند . با این حال سرمایه داری رفاقتی (Crony Capitalism) در مصر منجر به شکل گیری و گسترش سریع یک نظام بیمار نیمه خصوصی شد که در نهایت قابل دوام نبود .

با این حال منطقی است که بگوئیم اگر هند از یک نظام سیاسی نسبتاً آزاد برخوردار نبود، نمی توانست اقتصادش را به آسانی آزاد کند . مانموهان سینگ و تیمش در تلاش برای مغلوب کردن نظام کنترلی و سرکوبگر که رشد اقتصادی هند را خفه کرده بود، با تکیه به آزادی بیان، نیروهای متفکر داخلی را تجهیز کرد و از نهادهای بین المللی مانند بانک جهانی درخواست حمایت مالی و فکری کرد . اگر جامعه هند فاقد نظام دموکراتیک

بود، مخالفان به دلیل از دست دادن امتیازهای خود به حرکت سینگ مخالفت سیاسی امنیتی می کردند با این بهانه که این اصلاحات دست نشانده اجماع و اشنگتن و علیه منافع ملی هند است .

اگر سوال رابطه دموکراسی و بازار آزاد، به طور دقیق تر و جزئی تر مطرح شود احتمال رسیدن به پاسخ درست نیز بیشتر است . برای مثال اگر بپرسیم آیا نظام بازار آزاد

می‌تواند آزادی و رقابت خود را در بلندمدت تحت حاکمیت یک نظام اقتدارگرا حفظ کند، پاسخ منفی خواهد بود. مثال مصر نشان می‌دهد که بازارهای رقابتی نمی‌تواند تحت یک نظام سیاسی غیررقابتی دوام بیاورد. اما در چین تاکنون خلاف این نظریه و اتفاق را شاهد بوده‌ایم. تردیدی نیست که بدون نظارت و توازن قدرت، درغیا ب مطبوعات آزاد و در فقدان یک نظام قضایی مستقل، مبارزه با رفتارهای ضد رقابت و نگهداشتن بازارهای آزاد کاری بسیار دشوار است. در مقابل عکس این گزاره نیز صحیح است و یک نظام سیاسی دموکراتیک ضعیف نمی‌تواند رفتارهای ضد رقابتی را کنترل و خنثی کند و در نتیجه بقای بازارهای رقابتی در خطر خواهد بود.

بنابراین نظریه میلتون فریدمن که می‌گوید «بازار آزاد به بهبود دموکراسی منجر می‌شود» تا حدی منطقی است اما کامل نیست. از نظر من ریشه‌های رفتار دموکراتیک هم در آزادی اقتصادی و هم در توسعه اجتماعی و اقتصادی خانوارها با گستره وسیعی از پیش‌زمینه اجتماعی و سیاسی قرار دارد. این تفکر به مجموعه بزرگتری از پیش شرط‌های لازم و بیش از وجود صرف بازارهای آزاد معتقد است. نظام بازار باید بتواند با دستیابی به رشد اقتصادی فراگیر نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری فرصت‌ها را کاهش دهد. و هنوز مستندی وجود ندارد که نشان دهد توسعه بازارهای آزاد به خودی خود این امکان را ایجاد می‌کند.

در واقع ما به اندازه کافی از مکانیسم دقیق رابطه بازار و دموکراسی مطلع نیستیم که بتوانیم بگوییم در چه شرایطی آزاد کردن بازارها به ایجاد و تثبیت مردم‌سالاری می‌انجامد، اما می‌دانیم که با وجود نابرابری در سطوح مختلف جامعه مردم‌سالاری پایدار به وجود نخواهد آمد. نابرابری فرصت در دستیابی به امکانات یک جامعه، مانند درآمد، کار، مسکن و تشکیل خانواده، دیر یا زود جامعه را در خطر عوام‌گرایی اقتدارگرا قرار می‌دهد. نظریه پردازان بازار آزاد مکانیسم خاصی را که نشان دهد رشد بازار الزاماً برابری فرصت را یکسان می‌کند ارائه نکرده‌اند. همگام کردن اقتصاد آزاد با برابری فرصت نیاز به یک حرکت اجتماعی به رهبری دولت دارد.

در واقع ما به اندازه کافی از مکانیسم دقیق رابطه بازار و دموکراسی مطلع نیستیم که بتوانیم بگوییم در چه شرایطی آزاد کردن بازارها به ایجاد و تثبیت مردم‌سالاری می‌انجامد، اما می‌دانیم که با وجود نابرابری در سطوح مختلف جامعه مردم‌سالاری پایدار به وجود نخواهد آمد.

پایه رفتارهای دموکراتیک در درون خانواده شکل می‌گیرد:

نطفه اصلی برابری فرصت در درون خانواده است و نقطه شروع برای بهبود برابری

فرصت هم تقسیم عادلانه‌تر قدرت در داخل خانواده و همسو کردن آن با نیازهای اقتصاد امروز است. جامعه‌ای که در آن سرمایه انسانی مهمترین تعیین‌کننده رفاه افراد است و رفتار اجتماعی بردبارانه مهمترین تعیین‌کننده سلامت مردمسالاری است، تصمیم‌گیری در درون خانواده باید به‌نوعی دموکراتیک باشد. روش‌های مقتدرانه قدیمی با نقش کلیدی مادران در تولید سرمایه انسانی و آموزش رفتار اجتماعی به فرزندان مغایرت دارد. برای رسیدن به تقسیم‌کار در سطح اقتصاد بر اساس شایستگی و نه بر اساس جنسیت، باید از خانواده شروع کرد.

بهترین مثال در این مورد، تحول خانواده ایرانی در سه دهه اخیر است که در پی برنامه جمعیتی وسیعی در دوران ریاست‌جمهوری مرحوم «هاشمی‌رفسنجانی» روی داد. این تحول پیمودن یک مسیر طولانی در گذار جمعیتی است؛ تحولی که در جوامع اروپایی 100 سال به طول انجامید اما در ایران طی دو دهه شکل گرفت. در نتیجه این تحول، برابری فرصت‌ها برای زنان و مردان بهبود یافت و جهشی محسوس ایجاد کرد. دسترسی به خدمات پایه مانند برق و آب آشامیدنی سالم، توسعه بهداشت اولیه و تنظیم خانواده و آموزش در روستاها نقش کلیدی در تحول ساختار خانواده‌های ایرانی به سمت برابری فرصت جنسیتی و در نهایت توسعه مدنی جامعه ایرانی داشته است.

از نظر توانمندی، خانوارها اکنون بسیار متعادل‌تر از گذشته هستند. با رشد آموزش زنان، که در جاهایی از مردان پیشی هم گرفته است، زنان که نقش اساسی در تربیت نسل آینده دارند در تصمیم‌های خانوار مشارکت بیشتری دارند. برنامه توسعه خانوار روستایی که در دو دهه اول جمهوری اسلامی اجرا شد نقشی کلیدی در تغییر نقش زنان

روستایی در خانواده و در جامعه داشت و آنان را از فرزندآوری صرف به تولیدکنندگان سرمایه انسانی تبدیل کرد.

طبیعی است که این روند در رشد مردمسالاری هم تأثیرگذار است، چرا که مردانی که به عقاید همسران خود احترام نمی‌گذارند و با آنان با تحقیر یا حتی گاهی با خشونت فیزیکی رفتار می‌کنند، تمایلی به احترام به عقیده دیگرانی که با آنها مخالف هستند نیز ندارند. دقت داشته باشیم که آموزش مدارا و تحمل تفاوت‌ها از درون خانواده شروع می‌شود.

این بخش از حرکت به سمت مردمسالاری بدون دخالت دولت و فقط با تکیه به آزاد کردن بازارها امکان‌پذیر نبود. اما در عین حال به وضوح توسعه دموکراتیک همچنان که نیازمند یک بطن اجتماعی برای شکوفا شدن است، نیازمند سطح مشخصی از آزادی اقتصادی نیز هست. مرحوم هاشمی‌رفسنجانی بیشتر به دلیل تلاش‌هایش برای توسعه نقش بازارها در اقتصاد در سال‌های پس از جنگ شناخته می‌شود و کمتر او را به

عنوان معمار زیرساخت اجتماعی توسعه می‌دانند. اما در نظر من سیاست‌های اجتماعی ایشان در همان دوران شرط لازم و مکمل گذار به مردم‌سالاری در ایران است. لذا با در نظر داشت آنچه که در مورد بازار آزاد و دموکراسی و در مورد ارتباطات بین آن دو پدیده صحبت کردیم بیمورد نخواهد بود که به دیدگاه چپ اندیشان درین مورد مکتب نه نمایم و آن اینکه:

اکثر چپ‌اندیشان به دموکراسی عشق می‌ورزند و از سرمایه‌داری متنفر اند یعنی که به سرمایه‌داری و بازار آزاد اعتماد ندارند که سرمایه‌داری میتواند نیامندی‌های قاطبه مردم را برآورده سازد و ما استدلال اکثر مردم را می‌شنویم که می‌گویند «دموکراسی پاد زهر» «Antidote» سرمایه‌داری بیمار است و به همین دلیل است که ما می‌خواهیم نقش بیشتر دموکراسی را در نظام سیاسی خود رونق دهیم تا بدین وسیله بتوانیم که فرایندهای سیاسی و توافق‌نامه راه‌چرخه محورتر سازیم اما زمانیکه ما در مورد بنیاد اصلی این سیستم فکر می‌کنیم درمی‌یابیم که در میان دموکراسی و بازار آزاد چیزهای مشترکی وجود دارد که نباید قبل از وقت به توضیح آن پرداخت گرچه مشترکات آنها را در بالا مورد مطالعه قرار دادیم.

اکنون به جای می‌رسیم که باید از خود پرسیم و آن اینکه: چه کسی و یا چه مقامی است که این هزینه‌های بی‌مانند دفاعی را افزایش میدهد و سیستم سلاح‌های جدید و مدرن را در تفوق علیه کشورهای دیگر مدیریت و یا سازماندهی مینماید؟ پاسخ به این سوال در ماهیت ذاتی امپریالیستی نهفته است؛ نظامی را که ایالات متحده آمریکا مدیریت و رهبری مینماید.

امپریالیزم در پایان قرن «20» آشکاراً و بطور فزاینده ضرورت کنترل، بهره‌برداری و تسلط بر تمام نقاط جهان و بویژه در بخش‌های اقتصاد جهانی را ادعا نمود که باید در تحت مدیریت خود قرار دهد. چونکه بعد از «رونق طلایی» از رشد سرمایه‌داری برای یک ربع از قرن پس از جنگ جهانی دوم، نظام سرمایه‌داری جهانی از رشد کاملاً مشبوع شده بود و دیگر قادر به ایجاد نوآوری‌ها و حفظ همان سطح از رشد خود نبود، با افزایش سرمایه‌مالی بین‌المللی و نوسانات آن وضع چنین شد که مشکلات و تناقضات چندی را بوجود آورد که بدون رفتن به توضیحات و جزئیات همچو موارد و تحولات توجه باید داشت که ایالات متحده آمریکا و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ضرورت آن را احساس نمودند که باید در **بازارهای** جهان سوم و کشورهای سوسیالیستی سابق بخاطر استثمار و بهره‌برداری بی‌رحمانه به نفع موقیعت خود در تجارت بین‌المللی دست کامل آزاد انحصاری تکنولوژیکی داشته باشند.

باید دقت همه‌جانبه نمود که در دیدگاه و چشم‌انداز جهان نقش و تسلط ایالات متحده آمریکا باهم در هم تنیده بودن «بازار آزاد» و «دموکراسی» جایگاه خاصی دارد

وامریکایی ها بخاطر اشاعه این امر در سراسر جهان ضرورت به عملکرد و فعالیت نیروهای نظامی خود را می بیند که با در نظر داشت همین اصل رهبری پیمان «**نا تو**» در سال «1991» چنین اظهار نمودند { ما در تلاش آن هستیم که با داشتن تمام نیرو و امکانات در دست داشته خویش بخاطر آوردن اصلاحات در شرق با هدف ایجاد اقتصاد (بازار آزاد) از هیچگونه تلاش دریغ نه نمایم } چنانچه در این زمینه آقای انتونی لیک (Antony Lake) مشاور امنیت ملی رییس جمهور بل کلنتون در یک سخنرانی خبری خود چنین توضیح داد «جهان جدید فرصت های بسیار زیاد مناسب را بدست ما داده که باید برای تحکیم آینده («دموکراسی» و «بازار آزاد» تلاش همه جانبه را در اجندای کاری خود قرار دهیم) او همچنان به ادامه صحبت خود افزود « ایالات متحده امریکا خیره کنان در مورد گسترش دموکراسی نیست اما آنچه که ما میدانیم انجام این کار برای ما منفعت بار است چونکه («دموکراسی بازار آزاد» فرصت های اقتصادی را ایجاد میکند که این خود برای شرکای تجاری ما زمینه اعتماد را خلق می نماید» .

از دوران زما مداری رییس جمهور ایزنهاور (Eisenhower) در دهه پنجاه تا دوران زمامداری بل کلنتون در سال «1960» صفحه گذار سریع در سیاست خارجی امریکا شمرده میشود ولی با این تفاوت که امریکا در حال حاضر قادر به دنبال هدف خود با گستاخی و لجام گسیختگی بعد از شکست سوسیالیسم در تلاش افتاده است .

صندوق بین المللی پول (IMF)، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی نهاد های سه گانه ای از چندین نهاد های چند جانبه در تحت رهبری امپریالیسم در خدمت قابل اطمینان انستیتوت های جهان سرمایه داری بوده که در اواخر قرن «20» از «بازار آزاد» و سفارش های نیولیبرالی در سراسر جهان و ارسای و ایفای وظیفه می نمایند چنانچه در این مورد ایالات متحده امریکا صریحاً چنین اعلام داشته است : « که بمنظور حفظ و حراست از چنین سفارشات نیولیبرالی آماده گی تام دارد که قدرت نظامی خود را بخاطر تحقق آن آرزوها و سفارشات بکار آندازد و هرکشوریکه از پذیرش این سفارشات سرباز زند آن کشور را در تحت حمله خویش چه از نظر جنگ اقتصادی وجه از نظر یورش نظامی قرار خواهد داد .

لذا ایالات متحده امریکا با این ترتیب میخواهد که با استفاده از سلاح ها و یا گزینه های مضاعف اعم از تحریم های اقتصادی، تهدید و باج خواهی توأم با اقدامات نظامی خود کشورهای سرکش را رام و مهار سازد .

جنگ انداختن دیگر استراتژی ایالات متحده امریکا جلوگیری از گسترش سلاح های تهاجمی و هسته ای و تسلیحات های یونیک (فناوری در سطح بالای = High Technology) جدید مانند موشک ها میباشد ، که پیش از این در دوران جنگ سرد کمیته هماهنگی کنترل چند جانبه صادرات (COCOM) امریکا بمنظور حفظ انحصار تکنولوژی سلاح

های پیشرفته تلاش همه جانبه مینمود ولی اکنون امریکا در صدد کنترل تکنولوژی رژیم موشکی (Missile Technology Control Regime=MTCR) و (National Nuclear Security Administration=NNSA) و (Pipe Thread) و (Comprehensive Nuclear Test Ban Treaty=CTBT) و (Fissile Material Cutoff Treaty=FMCT) میباشند.

باید بخاطر باشد که ایالات متحده امریکا در این مورد بیشتر از صلاحیت های سازمان ملل متحد و بویژه از شورای امنیت آن سازمان به نفع خود استفاده می نماید و یا بصورت مستقیم کشورهای را که در صدد بدست آوردن همچو سلاحها و یا سلاح های گسترده جمعی باشند تحت کنترل و تهدید قرار میدهد، البته که همچو اقدامات را در مورد عراق و ایران در روی میز کار خود قرار داده بود چنانچه تحت همین بهانه بالای عراق تجاوز نمود و اکنون ایران را تحت فشار خویش قرار داده است و بر آن کشور تحریم های چند جانبه اقتصادی و نظامی را وضع نموده است اما متحد نزدیک خود را یعنی اسرائیل را از این امر مستثنا قرار داده است.

دکترین جدید ناتو (The New Doctrine of NATO): «ناتو» پنجاه سال قبل از امروز بعنوان یک اتحاد نظامی از کشورهای اروپایی غربی تحت رهبری ایالات متحده امریکا در صدد با کمونیسم و در مقابل هر چه شدیدتر علیه اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای شرق اروپا تشکیل و ایجاد شد. و با وجود برچیده شدن پیمان «وارسا» از بلوک کشورهای سوسیالیستی در تحت زعامت اتحاد جماهیر شوروی، «ناتو» هنوز هم به حیث یک پیمان نظامی قوی باقی مانده و منحل نگردیده است بلکه در عوض ایالات متحده امریکا تلاش بخرج داد تا کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی سابقه را با وارد نمودن فشار در پیمان «ناتو» بحیث عضو در آورد چنانچه در این سال های اخیر کشورهای اعم از جمهوری چک و لهستان و مجارستان را در پیمان «ناتو» به حیث عضو سهیم ساخت و برخی دیگری از کشورهای شرق اروپا بحیث اعضای آینده نگر در انتظار توصل به این پیمان هستند از اینکه گسترش نفوذ «ناتو» تا مرز های روسیه چی عواقبی را بدنبال خواهد داشت در ارتباط به این رویداد تاکنون تنها تظاهرات قوی در برابر این حرکت امریکا صورت گرفته است و روسیه نگرانی خود را در مورد این انجام گسیختگی امریکا نشان داده و گفته است که این نوع حرکات را مغایر منافع امنیتی خود میدانند.

بتاریخ «23» اپریل سال «1999» در پنجاهمین سالگرد پیمان «ناتو» اجلاس سران این پیمان در واشنگتن منعقد گردید و «19» عضو این پیمان بعرض فعالیت های دورنمایی این پیمان یک ستراتیژی جدید را تصویب نمودند که در این دکترین جدید «ناتو» اینطور افاده شده است: «ناتو» خود را مکلف میداند که در هر نوع درگیریهای منطقه ای و یا در بحران های سراسری جهان برخلاف منشور قبلی «ناتو» که محدود به اقدامات

نظامی در دفاع از کشورهای عضو بود؛ در دکترین جدید «ناتو» آمده است که این پیمان در سراسر جهان چه در شرق آسیا؛ آفریقا؛ ویا هر بخش دیگری از جهان میتواند مداخله نماید و از منافع کشورهای عضو حمایت نماید و هر نوع تهدید را خنثی سازد. **یوگوسلاویا و پرخاشگری «ناتو» (Yugoslavia :NATO Aggression):** اکنون این دکترین «ناتو» در قاره اروپا و بویژه در «یوگوسلاویا» در عمل به نمایش گذاشته شد و آن اینکه حمله به «یوگوسلاویا» خلاف منشور و خلاف سند ضمانت اجرایی این پیمان بوده چونکه طبق آن منشور نباید هیچ یک از کشورهای عضو این پیمان به یوگوسلاویا حمله مینمودند زیرا که در این منشور چنین تذکر بعمل نیامده به کشوری حمله صورت گیرد ویا که نباید در امور کشورهای دیگر مداخله صورت گیرد و بویژه نباید که به ارتباط مشکل پیداشده بین یوگوسلاویا و کوزوبه (Kosova) به بهانه ای دریافت راه بیرون رفت از مشکل مداخله صورت میگرفت.

اما ایالات متحده امریکا با علامت مشخص ابلاغ نمود که اقدام نظامی در یوگوسلاویا نباید در چهارچوب سازمان ملل متحد ویا در قرار و حکم شورای امنیت ملل متحد محدود باقی بماند چونکه این اقدام نظامی علیه یوگوسلاویا توسط پیمان «ناتو» خلاف حکم و قرار مجمع عمومی سازمان ملل متحد صورت گرفت که این خود سرپیچی از قوانین پذیرفته شده بین المللی میتواند باشد؛ عجیب اینست که در ستراتیژی جدید پیمان «ناتو» که بمناسبت پنجاهمین سال تاسیس آن سازمان به تصویب رسیده چنین تاکید صورت گرفته است که سازمان ملل متحد محضاً بعنوان یک نهاد کمکی و مشوره دهنده اگر ضرورت آن افتد میتواند در این زمینه نقش اش را بازی نماید واما دریایان از بمباران در یوگوسلاویا دیدیم که «ناتو» به سازمان ندهی یک نیروی حافظ صلح بخاطر اشغال (کوزوبه) دست بکار شد و فرمان شورای امنیت سازمان ملل متحد را در این مورد بدست آورد؛ روسیه با بی میلی نقش حاشیه ای اش را در تحت فرماندهی نیروهای اصلی «ناتو» بازی کرد.

نظریه پردازان استراتژی جدید ایالات متحده امریکا اکنون چنین فرضیه را پیشکش مینمایند که وظیفه اخلاقی ایالات متحده امریکا است که بخاطر رساندن مساعدات های بشردوستانه در هر گوشه از جهان مداخله نظامی نماید، لذا بادر نظر داشت این نظریه ای از نظریه پردازان استراتژی جدید امریکا حمله بر کوزوبه (Kosova) اولین «مداخله بشردوستانه» است که صورت گرفت، اما تعریف آنچه را که امریکا به منزله یک «مداخله بشردوستانه» میداند آنست که منافع ایالات متحده امریکا را باید در سطح جهان برآورده سازد ویا اینکه امریکا و قدرت های امپریالیستی تصمیم گیرند که در کجا به «مداخله نظامی بشردوستانه» شان پردازند؛ سرکوب مردم کُرد (Kurd) در ترکیه، نسل کشی در روندا (Rwanda) ادامه سلب آزادی و سرزمین و حاکمیت مردم فلسطین

وبسیاری از موارد دیگر نمونه های از مداخله نظامی بشردوستانه حلقهات امپریالیستی جنگ طلب در سراسر جهان میباشند. که هرگز یک عمل بشردوستانه نبوده و اما اگر رژیم های مسول از به اتفاق افتادن چنین وضعیتی (مداخلات نظامی بشردوستانه) اظهار رضایت نمایند، در آن صورت خود در ائتلاف با امریکا در تا مین منافع آن کشور خواهند بود.

تجاوز نظامی ایالات متحده امریکا در هر دو یعنی در عراق و دریوگوسلاویا به قیمت جان باختن هزارها انسان تمام شد یعنی که هزاران انسان زندگی شریف خود را ناشی از تجاوز نظامیان امریکا از دست دادند یعنی آن ستراتیژی را که امریکا بمنظور تامین منافع خود در این منطقه از قبل برنامه ریزی کرده بود یعنی این ایالات متحده امریکا بود که در طول (78) روز بیش از (800) فروند هواپیمای خود را به خاطر انجام عملیات های انسان کشی به پرواز درآورد و کشور «یوگوسلاویا» را به ویرانه مبدل ساخت که تاریخ همچو ظلم و استبداد را فراموش نخواهد کرد، امریکا در طول عملیات های هوایی خود در «یوگوسلاویا» تنها دوپیلوت خود را از دست داد، امریکا در این جنگ آخرین و مدرن ترین سلاح ها و تکنولوژی ماشین جنگی خود را به آزمایش گذاشت و این نوع تمرینات و آزمایشات تسلیحاتی خود را از طریق تلویزیون و میدیا به جهان نشان داد و مدعی شد که امریکا از قدرت فوق العاده نظامی برخوردار است و میتواند در هر گوشه ای از جهان کشورهای سرکش را مهار سازد و در عین زمان ب مردم روشن ساخت که ایالات متحده امریکا بخاطر تامین منافع خود از هیچ گونه تلاش دریغ نخواهد کرد و لو که تمام قوانین پذیرفته شده بین المللی زیر پا هم شود یعنی که امریکا بخاطر تامین منافع خود تمام قوانین و میثاق های بین المللی را نادیده میگیرد.

مخالفت روسیه و چین در ارتباط تجاوز امریکا بالای یوگوسلاویا، امریکا را از ادامه عملکرد اش بازداشت و یکی از دلایل که امریکا مخالفت روسیه و چین را نادیده گرفت و از آن اغماض نمود همانا غرور و اعتماد به نفس اش از یک طرف و از سوی دیگر حمایت همه قدرت های امپریالیستی را با خود داشت و اکنون بر همه روشن شده است که ایالات متحده امریکا در موقعیتی قرار دارد که تمام قدرت های غربی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و جهان سوم در تحت فرمانروایی اش قرار دارد و امریکا را در همه عرصه ها کمک و حمایت مینماید که به بهره برداری اش ادامه دهد چونکه هیچ تناقضی بین کشورهای امپریالیستی در ماجراهای نظامی و بهره برداری از کشورهای دیگر بملاحظه نمیرسد.

چین و روسیه در اهداف ستراتیژیک (China and Russia :Strategic Target):

ساخت و نگهداری از یک ماشین نظامی بزرگ و پر قدرت در سطح بالا نیاز به هزینه های بلند دفاعی دارد بخصوص در مقابله با دولت های «شرور و کله شخ» و یا به مقابله

قدرت های منطقه ای دارای سلاحهای مدرن و پیشرفته . لذا با در نظر داشت همین اصل ایالات متحده امریکا با داشتن استراتژی نظامی جهانی خود تهدید بالقوه و رویا روی را از سوی چین و روسیه در قبال خود پیش بینی مینماید و چنین مینگرد که این کشورها نیز در پی تا مین منافع اقتصادی و تقویه قدرت نظامی خود میباشند.

گسترش « ناتو » به شرق اروپا بمنظور مهار کردن روسیه به پندار امریکا که چون یک دولت ضعیف و حرف شنو و مطیع از میراث بوریس یلتسین (Boris Yeltsen) باقی مانده است با آنها حاضر نیست که جاه طلبی های بلند پروازانه ای ایالات امریکا را بپذیرد و یا به آن تن در دهد.

همان طور که از طرف چین ، ایالات متحده امریکا بعنوان یک تهدید بالقوه اصلی در قرن «21» شمرده میشود با آنها درگیر شدن چین بعنوان یک قدرت بزرگ اقتصادی و سیاسی با یک چشم آنداز در بازار بزرگ آن ؛ ایالات متحده امریکا را وامیدارد تا بخاطر مهار کردن چین برنامهم استراتژیک خود را پیاده نماید چنانچه **دو** رویداد اخیر در سطح جهان مبین این برنامه میباشد :

اولاً : پارلمان ژاپن در حال حاضر مسوده ای را به تصویب رسانید که در پرتو این مصوبه ، ژاپن می پذیرد که در فعالیت های نظامی در مناطق اطراف ژاپن با نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا تمرینات و عملیاتهایی مشترک را پیش ببرد، در حالیکه قانون اساسی ژاپن ، هرگونه توسعه طلبی و فعالیت های نظامی را به جز از دفاع خود ژاپن ممنوع قرار داده است اما در «لوايح جنگ» که توسط ژاپن مغایر قانون اساسی آن کشور تصویب شده است حاکی از آن است که ژاپن میتواند و یا به نیروهای ژاپانی مجوز داده شده است که به فعالیت های هدفمند نظامی خود در منطقه و از جمله در تایوان بپردازد و چین در مقابل این قانون و یا لایحه جدید به تصویب رسیده شده ژاپن مخالفت و اعتراض خود را اشکار ساخت ، و همچنان به برنامه مشا به جدید تیا تر دفاع موشکی که توسط ایالات متحده امریکا در شرق آسیا در برابر چین و کره شمالی بکار خواهد رفت نیز علیه این برنامه اعتراض خود را بلند نمود .

ثانیاً : در فلپین (philippine) که یک متحد سنتی ایالات متحده امریکا میباشد بعد از سقوط رژیم مارکوس (Markus) بین امریکا و فلپین یک تنش بوجود آمد که با بروز این تنش آخرین پایگاه های نیروهای دریایی ارتش امریکا در سال (1992) در فلپین مسدود گردید و این تنش پیدا شده باعث توقف تمرینات نظامی مشترک هر دو کشور در فلپین گردید و در این مورد تحت هیچ شرایطی بینهم به توافق نرسیدند تا آنکه با روی کار آمدن رییس جمهور استرادا (Estrada) مجلس سنای فلپین یک توافق نامه را حین بازدید با قوماندان نیروهای دریایی امریکا توشیح نمود که به اساس این توافق نامه جا نبین هر دو طرف مشترکاً تمرینات نظامی خود را از سر گرفتند و یا به عملیات های

نظامی مجدد خود آغاز کردند- آگاهان نظامی به این باور اند که اگر «ناتو» و غرب بعنوان ابزاری برای سلطه امپریالیستی در شرق؛ در منطقه آسیا و اقیانوس آرام بکار انداخته شود در آنصورت ایالات متحده آمریکا را امیدوار خواهد ساخت تا بغرض مهار کردن چین هژمونی خود را به امتداد ژاپن و قدرت های ماهواری (اقماری) خود مثل فلیپین و کوریا یی جنوبی گسترش دهد و با دست باز میتواند بالای مخالفین خود در منطقه فشار وارد نماید.

امریکا افزون بر این دوفشار عمده که از غرب و شرق میتواند در منطقه بالای مخالفین خود وارد نماید از سلسله پایگاه های نظامی سراسری جهانی خود نیز میتواند به نیروهای نظامی خود نیروی بیشتری دهد بویژه پایگاه نظامی دیگو گارسیا در اقیانوس هند که یکی از حیاتی ترین پایگاه در نزدیکی هند است، پایگاهی است که در جنگ عراق از این پایگاه تمام هواپیماهای جنگی آمریکا بغداد و اکثر محلات عراق را تحت بمبارد خود قرار داد- همچنان وجود پایگاه نظامی آمریکا در خلیج پارس که به کمک این پایگاه کنترل تمام مناطق نفت خیز منطقه را زیر پوشش خود دارد به همگان آشکار و هویدا است- نباید فراموش کرد و آن اینکه تمام پایگاه های ایالات متحده آمریکا در سراسر جهان مجهز با سلاح های پیشرفته و هواپیماهای مدرن است یعنی که ایالات متحده آمریکا در همه پایگاه های خود تسلیحات را با تکنولوژی مدرن آراسته و مجهز ساخته است که میتواند در هر لحظه به هر نقطه از جهان به حمله و تجاوز بپردازد مثل حملات موشکی آمریکا در افغانستان و سودان در سال های گذشته موبد این حقیقت تلخ است که ایالات متحده آمریکا بدون آنکه حاکمیت کشورها را در نظر داشته باشد برای تامین منافع خود هر لحظه آماده حمله و بیورش در هر نقطه ای از جهان میباشد.

هند و جنوب آسیا (India and South Asia): استراتژی ایالات متحده آمریکا نسبت به هند بعد از پایان دوران جنگ سرد تحت تغییر قابل ملاحظه قرار گرفت؛ تا جاییکه حتی قبل از انقراض و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آن اینکه آمریکا در اواخر دهه هشتاد خواست که به ارتباط هند رویکرد جدید را روی دست گیرد که در سال (1991) آن رویکرد را نهایی ساخت- آمریکا با حفظ و نگهداری چشم انداز پس از جنگ سرد چنین خواست که نباید هیچ یک کشوری از جهان سوم بعنوان یک قدرت اقتصادی و نظامی مستقل عرض اندام کند؛ لذا آمریکا با در نظر داشت همین اصل در قبال هند رویکرد مضاعف را برگزید و آن اینکه در مرحله نخست خواست تا از پوتانسیل تکنولوژیکی و نظامی مستقل هند جلوگیری بعمل آورد و همزمان با آن آماده گی خود را به هند نشان داد که آمریکا در پهلوی هند قرار خواهد گرفت در صورتیکه هند بعنوان یک قدرت بزرگ در منطقه به برنامه هژمونی آمریکا تن در دهد؛ بنأ ایالات متحده آمریکا بخاطر نیل به این هدف از هیچگونه فشار و تهدید و مصالحه بغرض متقاعد

ساختن هند بعنوان یک شریک در استراتژی جهانی خود دریغ نه نمود تا آنکه هند را در آسیای جنوبی شریک و پارتنر دخیل در سیاست ساخت .
باید اذعان نمود که چنین رویکردی را که امریکا در قبال هند اتخاذ نمود در غیاب اتحاد جماهیر شوروی دوست سنتی و دیرینه هند ممکن بود که همانطور هم شد ؛ تغییر در استراتژی امریکا در قبال هند بعد از پایان مداخله اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان آغاز شد و امریکا در سرنگونی رژیم کابل طرفدار اتحاد جماهیر شوروی در همکاری نزدیک با پاکستان موفقیت را از آن خود ساخت ؛ لذا امریکا در نظر دارد که با حفظ ارتباط دیرینه خود با پاکستان ، هند را بضرر تحقق استراتژی یک خود تحت فشار قرار دهد و یا هند را مطیع خود سازد .

توسعه و انکشاف عمده دیگر که باعث تسهیل تامین منافع و باز شدن سیاست اقتصادی امریکا در سال (1991) در منطقه شد همانا همکاری دولت ناراسیماراو (Narasimha Roa) بود که برای پیاده کردن سیاست اقتصادی امریکا در منطقه زمینه را مساعد ساخت و بعد از آنکه زمینه برای ترویج سیاست اقتصادی امریکا در منطقه باز شد ، امریکا فشار خود را بالای هند بخواطر جلوگیری از توسعه برنامۀ موشکی و هستوی هند تشدید بخشید . و در طول دوره پنجساله دولت « ناراسیمارو » فشارهای پی در پی بدون توقف از طرف امریکا تا جای رسید که دولت هند را از توسعه برنامۀ گسترش سلاح های موشکی و هسته ای بازداشت .

ما شاهد دوره تغییر کیفی در روابط هند و امریکا در بخش همکاری های نظامی میان نیروهای مسلح هر دو کشور می باشیم که آغاز این مناسبات در طول زمان زمامداری دولت راجیو گاندی در سال (1988) در توافق با اجرای تمرینات مشترک و برنامه های آموزشی بین هر دو نیروهای مسلح صورت گرفت .

در ماه جنوری سال (1992) اولین کمیته رهبری اجرایی ارتش هند و ایالات متحده امریکا ایجاد شد ، این کمیته اجرایی مشترک بین هر دو کشور نتیجه از پذیرش پیشنهادات فرمانده امریکا از اقیانوس آرام نیروهای مسلح امریکا بود که تشکیل شد و در این کمیته مواردی از قبیل طرح شده توسط هر دو طرف پذیرفته شد که این موارد قرار ذیل میباشد :
یک- براه اندازی شورویا کمیته اجرایی هند و امریکا **دو-** بازدید های متقابل فرماندهان هر دو طرف **سه-** مذاکرات کارکنان بین هر دو ارتش بصورت منظم **چهار-** آموزش و ترنینگ متقابل طبق برنامه های آموزشی **پنج-** مبادلات آگاهی ها و آموزش ها و مشاهدات خدمات آموزشی **شش-** فعالیت های آموزشی یک جایی و یا ترکیبی **هفت-** دید و بازدید فرماندهان کمیته مشترک ارتش هند و امریکا طبق برنامه های طرح شده در نشست های اقیانوس آرام **هشت-** مبادله و تبادل پرسونل **نه-** آموزش جمعی به ارتباط تبادل اطلاعات و همکاری .

به تعقیب این کمیته مشترک هر دو کشور نشست مشترک نیروهای دریایی هر دو کشور نیز صورت گرفت و چنین تصمیم گرفتند که برای مدت پنج سال نیروهای هر دو طرف به تمرینات زمینی مشترک خود می پردازند.

این اقدامات فوق در جریان بازدید وزیر دفاع ایالات متحده امریکا ویلیام پیری (William Perry) در ماه جنوری سال (1995) در یک سطح بالا از همکاری های نظامی بین هند و امریکا امضا شد.

هنگامیکه بی جی پی (BJP) در سال (1998) زمام دولت هند را بدست گرفت به ارتباط موافقتنامه های توشیح شده همکاری بین هند و امریکا مخالفت نکرد بلکه آقای ال. ک. ادوانی (L.K. Advani) از حزب (BJP) بحیث رییس جمهور از تمرینات مشترک هند و امریکا در سال (1992) تمجید کرد و دولت بی جی پی همکاری استراتژیکی را با دولت امریکا در منطقه پذیرفت و از امریکایی ها خواست که هند را بعنوان شریک خود در جنوب آسیا با طرد و بیجا ساختن پاکستان بپذیرد.

بهر صورت ایالات متحده امریکا به هیچ وجه با وجود توسعه روابط نظامی خود با هند نخواست که همکاری های دیرینه نظامی خود را با پاکستان قطع نماید چنانچه معاون وزارت دفاع ایالات متحده امریکا والتر سلوکومب (Walter Slocombe) در ماه جون سال «1995» اعلام کرد که امریکا به پیروی از سیاست خارجی خود بین هند و پاکستان تعادل را حفظ خواهد کرد با وجودیکه نیروهای مسلح امریکا از طریق دایرکتیو و فرمان فرمانده اقیانوس آرام تمرینات مشترک را با نیروهای مسلح هند انجام میدهند و امریکا در عین زمان همچو تمرینات مشترک نظامی را با پاکستان نیز به پیش میبرد.

لینک های نظامی روبه رشد بین ایالات متحده امریکا و هند بطور موقت بعد از آنکه دولت بی جی پی از مانیش هسته ای اش را در سال (1998) در پوکهارن (Pokhran) انجام داد مختل و بحال تعلیق قرار گرفت و امریکا ارتباطات بیش از (200) نهادهای هندی را با موسسات و نهاد های امریکایی قطع و منع قرارداد و این نهاد ها را در یک لست با هم ردیف کرد - اما پاسخ و واکنش دولت بی جی پی بجای کشید که آن دولت به طرفداری از امپریالیزم امریکا جهت گیری دولت امپریالیستی امریکا را پذیرفت و البته که این تمایل و یا پذیرش جهت گیری از امپریالیزم توسط هند در مذاکرات مخفی (Jaswant Sinng Strob Talbot) صورت گرفت. و این مذاکرات بین دولت بی جی پی و امریکا برای مدت هشت ماه طول کشید تا آنکه منجر به تعهد از طرف دولت بی جی پی شد و موافقتنامه را هر دو طرف توشیح نمودند و جانب هند این را پذیرفت که ایالات متحده امریکا میتواند از زرادخانه کوچک سلاح های هسته ای هند بازدید و آنرا در تحت کنترل خود داشته باشد و در عین زمان جانب هند این خواست

امریکا را نیز پذیرفت که امریکا به صفت یک داور در معامله هسته ای میان هند و پاکستان قرار گیرد.

حکومت بی جی پی به ارتباط وضعیت سلاح های هسته ای خود رسماً تعهد سپرد که اگر سلاح های هند در معرض خطر تهدید چین قرار گیرد هر دو کشور یعنی هند و امریکا مشترکاً از خود در برابر چین واکنش نشان خواهند داد.

ایالات متحده امریکا به ارتباط هرچه بهتر شدن روند همکاری ها بین هند و امریکا اولین اقدامی که نمود تحریم وضع شده خود را که در قبال آموزش و تريننگ نیروهای مسلح هند در تحت پروگرام آموزش نظامی بین المللی که در ماه نومبر سال (1999) وضع کرده بود آن تحریم را از بین برداشت برنامه را که پنتاگون در مشورت با کشورهای دیگر مدیریت میکرد.

سیاست هسته ای ماجراجویانه یک قدرت بزرگ گمراه کننده با اعتماد کل بر دولت (بی جی پی) تحمیل شد، رویداد انفجار هسته ای که توسط هند در (pokhran) بخاطر محد و دساختن جنگ در کار جیل (kargil) که وضع در آنجا نسبت با دست داشتن و نفوذ پاکستان در سراسر خط کنترولی نارام و پرتنش بود صورت گرفت که این خود زمینه را برای تایید برنامه استراتژیک نظامی امریکا مساعد ساخت که امریکا در آسیای جنوبی بغرض مداخله خود دست باز داشته باشد.

توافقنامه ای که بین هند و امریکا صورت گرفته بود بعداً توسط دولت های بعدی هندوستان مورد تایید قرار گرفت چونکه هیچ چاره ای به جز از پذیرش سیاست خارجی و استراتژی نظامی امریکا از طرف هند در منطقه جنوب آسیا با در نظر داشت تغییرات عمده که در وضع جهان وجود داشت، نبود، محافل حاکم با نفوذ چنین استدلال مینمایند که هند میتواند به حیث یک بازیکن بزرگ در مسایل بزرگ بین المللی فقط با پذیرش وضعیت و حالت در حال تغیر که توسط امریکا بوجود آمده است به یک شریک خوب در برنامه استراتژیک جهانی امریکا مبدل شود. ولی نباید از نظر دور داشت که این سیاست میتواند حاکمیت هند را در کل شبیه قاره در معرض خطر قرار دهد در آن صورت امریکا دست باز پیدا خواهد کرد که با اعمال و اجراء زشت انجام گسیخته ای استثمارری امپریالیستی خود منطقه را در جهت ویرانگری و نابودی سوق دهد حالانکه هند در مقابل این جهت گیری و ویرانگری میتواند با انتخاب یک روش و یا یک مسیر مستقل خارج از نفوذ امریکا در دهه های آینده در سیستم چند قطبی جهان موقف خاص خود را میداشت و با چین و روسیه روابط خود را نزدیک می ساخت.

یکی از تحولات عمده در دوره های اخیر از قرن که صورت گرفت تصمیمگیری «روسیه» و «چین» باهم در همکاری نزدیک میباشد که هند باید در این پروژه همکاری بصورت آنی برای خود جا پیدا میکرد چونکه این یک استراتژی واقعی

ضد امپریالیستی میباید و اگر هند وستان در این پروژه همکاری به حیث یک عضو عرض اندام میکرد بدون کدام مانع برای توسعه و انکشاف آینده خود دست باز میداشت و هند را در منطقه به یک قدرت بزرگ مبدل میساخت و تمام ارمانهای توسعهی و انکشافی خود را با اطمینان کامل برآورده میساخت یعنی با انتخاب یک مسیر متکی بخود و در حال توسعه قدرت اقتصادی با حفظ یک قوت متعارف میتوانست هند را از پیوستن و یا به قبولی از نظم نوین جهانی بر اساس هژمونی امریکا در آینده میرها نید و یا نجات میداد.

و در این صورت تسلط کامل امریکا مورد مناقشه و یا قابل سوال و پرسش نمی بود و تضادهای درونی ضد امپریالیستی در قرن آینده مبنی بر تسلط قدرت اقتصادی امریکا بیشتر میشد آنطوریکه امروز قدرت اقتصادی ایالات متحده امریکا مشخصاً با مراکز دیگر بحیث یک پدیده دایمی مواجهه نیست ، هزینه ها و مصارف جنگ در یوگوسلاویا به بار مسولیت کشورهای غربی اروپا افزون می شود تا که برای مردم بیکار شغل و کار ایجاد نمایند و از جانبی هم قدرت رو به افزون اقتصادی «چین» را امریکا نمیتواند با حرکات مخفیانه خود با وجود دولت تضعیف شده روسیه و یا با وارد کردن فشار توسط « ناتو » در شرق اروپا مقاومت جدی محافل وطن پرست را خرد و خمیر سازد.

لازم پنداشته میشود که دکتترین جدید نظامی ایالات متحده امریکا و متحدان امپریالیستی او را همه جانبه درک و علیه آن واکنش نشان داده شود و لازم است که باید هرگونه تلاش های از سوی حلقه های امپریالیستی را که بخاطر توجیه اقدامات امپریالیستی خویش موضوعات چون «مداخله نظامی بشردوستانه» و یا مبارزه با «تروریسم» را اشاعه میکنند تحت سوال قرار داد و هرگز همچو توجیهات را نباید پذیرفت.

گرچه بمباردمان یوگوسلاویا توسط برخی از نیروهای چپ در اروپا مورد تایید قرار گرفت ، حرکت و یا عالمی بود که برای تجاوز امریکا و امپریالیسم راه را کشود یعنی به امپریالیسم حق دخالت را مهیا ساخت چه در غیر آن امریکا هرگز نمیتوانست به حل و فصل موضوعات داخلی و خارجی کشورها داخل اقدام شود و یا تحت این بهانه اهداف شوم خود را برآورده سازد و به مداخلات نظامی خود در این گوشه و آن گوشه از جهان بپردازد چونکه قاطبه مردم و طندوست جهان علاقمند آن هستند که به استثمار و به بهره برداری ایالات متحده امریکا نقطه ای پایانی گذارند و در دفاع از حق حاکمیت کشورهای خود باشند .

رفرنسها :

1[1] In 1985, under Reagan, the US Defence budget went upto \$ 294.7 billion, from \$ 143.9 billion in 1980

1[2] Quoted in "US Military Policy In the Post-Cold War Era", Michael Klare, Socialist Register, 1992

1[3] Michael Klare: *Rogue States and Nuclear Outlaws*, Hill and Wang, New York, 1995. P.112

1[4] Gilbert Achcan: *The US Military Engine*, New Left Review, No. 228, March-April 1998.

1[5] NATO Review, June 1991

6- مقاله توسط (Prakash Karat) سیا ستمدار مجرب هندی.
7- ترجمه توسط طهما س نویسنده ایرانی از لابلای نوشته ها .

8- [The Free Market and Democracy - Springer](#)

link.springer.com/chapter/10.1057%2F9781137298010_2 - [Diese Seite übersetzen](#)

پایان قسمت اول (2017-05-02)

ادامه دارد